

## در جستجوی زعيم

نگاه دقيق و عميق در اوضاع جاري کشور ميرساند که بعد از سقوط طالبان و رویکار آمدن نظام جديد در چند سال اول اميد همه به «روز بهتر شدن» بود، ولی در چند سال اخير وضع دگرگون شده با ظهور علايم یک بحران جدی، زنگهای خطر مبنی برحالت اضطراب و اضطراب به صدا در آمده و اميدها جای خود را به نگرانی ها و سردرگمی ها در تمام عرصه ها سپرده است. ضعف حاکمیت قانون، برهم خوردن امنیت و مصئونیت، گسترش فضای بی اعتمادی، فرو رفتن در قالب منافع شخصی، فقر اکثریت و غنای یک اقلیت انگشت شمار، شیوع فساد اداری و اخلاقی، قدرت رو به تزاید مخالفان دولت، دراز شدن هرچه بیشتر دست کشورهای ذیعلاقه مخصوصاً همسایگان در امور داخلی و تزئید فاصله بین دولت و ملت، همه و همه بیانگر اوضاع نا به سامان جاري در کشور میباشند که آینده را مغشوش و مردم را بیش از پیش دچار ناراحتی ساخته است.

هنوز دوسال به انتخابات ریاست جمهوری مانده و اما این سؤال ذهن همه را به خود مشغول کرده که با خروج احتمالی قوای خارجی طی دوسال، چه حوادثی در کشور رخ خواهد داد و چگونه میتوان با مشکلات عدیده آینده و خطرات بروز مجدد جنگ و خونریزی و عقبگرد به سالهای ۹۰ مبارزه کرد و کشور را از وقوع حوادث ناهنجار به امان ساخت؟؟ یکی از مسائل عمده در این ارتباط همانا انتخاب یک زعيم با کفایت، کاردان و صادق است که بتواند با تدبیر این کشتی معروض به غرق شدن را به ساحل نجات بکشاند. این عین سؤالیست که مردم طی سالهای ۹۰ از خود می پرسیدند و در جستجوی زعيمی بودند تا کشور را از بن بست نجات دهد.

پس از سقوط رژیم خلقی - پرچمی مردم چشم اميد به حکومت تنظیمی دوختند و اما گسترش جنگهای قدرت طلبی تنظیمهای جهادی حالتی را به وجود آورد که مردم اميد نجات کشور را بوسیله آنها از دست دادند وینا توجه عده ای بسوی پادشاه سابق جلب شد تا به حیث یک زعيم ناجی داخل عمل شود. متأسفانه بنا بردلالتی چند این آرزومندی تحقق نپذیرفت و کشور قدم بقدم در حیطه قدرت طالبان در آمد.

امروز که باز ابرهای سیاه مثل سالهای ۹۰ برآسمان آینده کشور سایه افکنده است، مردم بار دیگر به موجودیت یک زعيم می اندیشند که بتواند کشور را از این ورطه خطیر نجات دهد. لذا انتخاب زعيم آینده در چارچوب قانون اساسی از همین حالا توجه همه را به خود معطوف ساخته است. تاحال دو شخصیت برای کاندید شدن به این مقام ابراز آمادگی کرده اند: یکی علی احمد جلالی - سابق وزیر داخله و دیگر خانم فوزیه کوفی - وکیل ولسی جرگه و احتمال دارد بزودی اشخاصی دیگر نیز داخل این لست شوند.

هنگامیکه در اواخر سال ۱۹۹۳ کشور دچار بحران زعامت شده بود و شدت جنگهای داخلی آینده را زیر سؤال برده بود، اینجانب مقاله ای نوشتم و لزوم موجودیت یک زعيم ناجی را برای نجات کشور از حالت «اضطراب مرگبار» مورد بحث و مذاقه قرار دادم که در شرایط آنوقت توجه به پادشاه سابق به حیث «زعيم ناجی» معطوف شده بود. امروز متأسفانه کسی در بین شخصیت های نیرومند اجتماعی وجود ندارد تا از او توقع نجات را داشت، لذا این سؤال مطرح میشود که از بین شخصیت های موجود کدام یک را باید انتخاب کرد که اميد نجات در وجود او نسبتاً ملموس باشد؟ همین موضوع مرا واداشت تا به آرشیف نوشته های خود بروم و مقاله ای را که تحت عنوان «حالت اضطراب و لزوم زعامت ناجی» تقریباً ۱۹ سال قبل نوشته بودم و در شماره 34 مجله «آئینه افغانستان» (اکتوبر - نوامبر ۱۹۹۳، مطابق میزان - عقرب ۱۳۷۲، صفحات ۲۰ تا ۲۶) به چاپ رسیده بود، عیناً بار دیگر به نشر بسپارم تا از بعضی مطالب مندرج آن که در اوضاع جاري کشور مصداق عمل و در خور توجه باشد، استفاده بعمل آید؛ اینک شروع مقاله:

داکتر سید عبدالله کاظم

اکتوبر 1993

### حالت اضطراب و لزوم زعامت ناجی

در جامعه ای که دموکراسی رشد و نمو کرده و حاکمیت بدست مردم است، هرروز مسائل و معضلاتیکه در اثر تحرک اجتماعی ایجا د میشود، با اشتراک مردم و عاملیت شخصیت های کثیر و نیرومند جامعه بطور منظم حل و رفع میگردد. بدینطریق جامعه در مسیر تحول و تکامل عادی قرار میگیرد و به سوی انکشاف، امنیت، استقرار و رفاه هدایت و رهنمائی میشود. هرگاه دموکراسی زیر فشار قرار گیرد و حاکمیت از مردم سلب گردد، معضلات و مسائلی که جامعه پیهم خلق میکند، از طریق مردم و اشتراک مساعی شان بطور کل حل نمیشود. قدرت حاکمه نیز توانائی آنرا نخواهد داشت تا این بار سنگین و روزافزون را به تنهائی به شانه کشد. لذا معضلات حل نشده باقی می ماندند و به مرور زمان

روی هم انباشته می شوند. سلب حاکمیت از مردم موجب بیتفاوتی و بیعلاقگی آنها در احساس مسؤلیت جمعی می‌گردد و کمبود شخصیت های برجسته و مبارز، جامعه را قدم قدم از حالت عادی خارج کرده بدامن اضطرار می اندازد. جامعه در حالات اضطرار زیر بار نارسائی ها و معضلات آنچنان غرق میشود که نه تنها کوچکترین توان برای حل و رفع مسائل در آن سراغ شده نمی تواند، بلکه هر حرکت مزید مثل کسبیکه در مرداب غرق باشد، جامعه را عمیق تر در لجن می کشاند. در این حالت قدرت دفاعی جامعه از داخل سیستم روبه فلج شدن میرود و تنها راه نجات، از طریق یک نیروی قوی و نجات دهنده امکان پذیر است و بس که این نیرو فقط با تبارز و تدبیر یک زعامت ناجی و یک حرکت خارق العاده آغاز میگردد. چگونگی این جریان با ملاحظه رویدادهای کشور که بیانگر یک حالت اضطرار کامل است، موضوع بحث و تحلیل این نوشته را تشکیل میدهد.

### نیاز به دموکراسی :

دموکراسی برای یک جامعه مغلق و پریچ یک نیاز است. بدون دموکراسی نمی توان مسائلی را که مردم و جامعه خلق نموده است، از طریق دیگر حل کرد. جائیکه تخم آزادی پاشیده شد، نیاز به دموکراسی سبز میشود؛ هرچه مردم از این نیاز بیشتر آگاه شوند، این نیاز شدیدتر احساس میشود.

بعضی ها چنین استدلال میکنند که گویا دموکراسی یک مفکوره غربی است و اصولاً با اسلام در تباین میباشد، از آنرو مدعی اند که دموکراسی در جوامع اسلامی مصداق عمل ندارد. در برابر این ادعا باید گفت که این کوتاه نظران نه از واقعیت اسلام باخبر اند و نه از دموکراسی. اگر با چشم بصیرت نگاه کنیم، میتوان عمده ترین پایه های دموکراسی را در صدر اسلام و اصول اساسی دین اسلام مشاهده کرد. مسلماً اسلام قانون الهی است، اما همین قانون الهی در اسلام به افراد اختیار می دهد تا نظامی را برای خود عیار سازند که مغایر شرع نبوده و بتواند به بهترین وجه حیات فردی و جمعی را در جامعه اسلامی تأمین کند (آیه مبارکه: ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیر ما فی انفسهم). این نظام با وجودیکه در اصول بعضی محدودیت ها را وضع میکند، اما در فروع وسعت و پهنای زیاد دارد. امروز یک عده مسلمان هائیکه از دین اسلام ایدئولوژی می سازند، میخواهند اختیاری را که قانون الهی برای مخلوق خود اعطا کرده است، با تعبیر های لفظی از او سلب کنند و قدرت مشروع مردم را زیر تحکم ایدئولوژی خویش ناتوان سازند. در چنین حالت است که دموکراسی از این نوع ایدئولوژی فاصله میگیرد. در حالیکه دموکراسی در پهنای عظمت قرآن مجید و اصول اساسی اسلام به فرد و جامعه اختیار و آزادی تقویض میکند تا بر مبادی آن دموکراسی را در جامعه اسلامی بنیاد کنند. از آنرو دموکراسی به هیچ وجه خاصه جوامع غربی نیست، بلکه در هر جامعه که اختیار و آزادی در دست مردم باشد، بر طبق موازین قبول شده آن جامعه تبارز میکند. از همین جاست که دموکراسی میتواند صدها شکل را به خود گیرد. این اشکال بستگی به خصوصیات تاریخی، فرهنگی و مبنای عقیدتی جامعه دارد. دموکراسی که برای افغانستان به حیث یک کشور اسلامی و دارای خصوصیات مشخص تاریخی و فرهنگی مطرح است، نمیتواند به عین شکل باشد که در یک کشور پیشرفته صنعتی اروپا و امریکا تبارز کرده است.

به جواب کسانیکه مدعی اند که جامعه ما برای دموکراسی لیاقت ندارد، باید گفت که لیاقت دموکراسی در هر انسان نهفته است، چون آزادی در طبیعت اوست. انسانیکه با آزادی سرو کار دارد، خود به خود لیاقت و شایستگی دموکراسی را دارد. مقصد از آزادی، بی بند وباری فردی و یک مفهوم مطلق نیست، بلکه چوکات قبول شده و معتبری است که از طبیعت انسان به حیث اشرف المخلوقات و به حیث عضو یک جامعه در حدود نورمهای تثبیت شده اجتماعی تبارز میکند و حدود عمل انسان را مشخص می سازد و هیچ یک از افراد جامعه حق ندارد، از آن حدود تجاوز نماید. مردمیکه سالها در قید اراده یک تعداد شخصیت ها قرار داشته اند، هنگامیکه هوای آزادی را تنفس میکنند، در لحظات اول با آن احساس بیگانگی مینمایند، ولی این بیگانگی زودگذر و کم دوام است. دموکراسی در جامعه وقتی تحقق می پذیرد که مردم از حصار بیتفاوتی ها بیرون شوند، بیتفاوتی در برابر خواسته های جمعی و نیاز مندیهای جامعه، بیتفاوتی در برابر آرزوها و آمال مشترک و بیتفاوتی در برابر منافع و مسؤلیتهای مشترک. فقط با خروج از حصار این بیتفاوتی ها است که مردم می توانند اختیار و حاکمیت خود را در دست گیرند، در حل معضلات باهم اشتراک مساعی نمایند و نظامی را به وجود آورند که بدون جبر و اکراه در فضای برابری و برادری به حقوق یکدیگر و به مصلحت های یکدیگر احترام گذارند و آنرا رعایت نمایند. در همین زمین است که نهال دموکراسی ریشه می دواند و نمو میکند و در همین آستان است که مردم خود را مربوط به جامعه و جامعه را از خود می دانند و در حل معضلات و مسائل آن اشتراک مساعی میکنند.

### بیتفاوتی ها و مقاومت منفی :

اگر نگاهی به رویدادهای کشور اندازیم، عمده ترین دلیل بدبختی ها و آلامیکه از سالها بدینسو با آن مواجه شده ایم، اساساً از همین بیتفاوتی مردم در قبال مسائل جمعی نشأت میکند. در طول زمان آنچه قدرت حاکمه اراده کرده است، متأسفانه ما هرگز در برابر اراده شان صدای اعتراض بلند نکردیم؛ هرچه گفتند، در جواب گفتیم : عالی فرمودید. جلو چشم ما جمعیت های الحادی و گروهک های «خارج گرا» به تدویر جلسات و تخریب پایه های اجتماعی و سیاسی ما پرداختند، نه تنها عکس العمل نکردیم، بلکه از منتهای بیتفاوتی به آواز شان گوش دادیم و ناخود آگاه برای شان کف

زديم. اکنون هم که بعضی ها ایدئولوژی خاص را در لباس دین پیش می برند، باز هم بیتفاوت هستیم و صدا بلند نمی کنیم. کمونیست ها وطن ما را ویران کردند و نظام ما را از هم پاشیدند، اکنون بنیادگراها و ایدئولوژیست ها دین ما را وسیله قدرت خود ساخته و با ادعای اسلام راستین آنچه را که هزار و سه صد سال در عرق و خون ما جا گرفته، مورد انتقاد و تصرف قرار داده اند، باز هم ما با نظر بیتفاوتی به آن می نگریم و هرگز زبان به کلام نمی گشائیم. در این ارتباط آیا گاهی از خود پرسیده ایم که چرا این همه بیتفاوتی ها؟ آیا این نقیصه در اخلاق فردی است یا پدیده اجتماعی؟

در جواب این سؤال به اختصار میتوان گفت: وقتیکه مردم از حلقه قدرت بیرون رانده شوند و از اشتراک در ابراز اراده اجتماعی محروم گردند، در آنصورت مردم دیگر با مسائل خود روبرو نمی شوند و مسائل جامعه را از خود نمی شمارند و احساس نمی کنند که آن مسائل از خود شان و مربوط خود شان میباشد. واضح است که هرگاه مردم از اشتراک در تمثیل اراده جمعی محروم شوند، در آن وقت مردم به مسائل جامعه فقط به حیث ناظر و شاهد خواهند دید و هرگز خود را به حیث عضو فعال جامعه نخواهند دانست. این احساس رفته رفته در وجود افراد، عزلت و گوشه گیری را در امور اجتماعی تقویه میکند و بیتفاوتی را در قبال مسائل بار می آورد و اصطلاحات «به من چه» «به تو چه» و غیره از زبانها شنیده میشود و در اثر آن اشتراک مساعی و احساس مسؤلیت جمعی بین اعضای جامعه از هم می پاشد. حتی در بعضی موارد عقده های سلب حاکمیت، بیتفاوتی را به سمت مقاومت منفی می کشاند و افراد را در صدد تضعیف بنیه های سالم اجتماعی و تخریب ملکیت های عامه و میدارد و چنان پنداشته میشود که هرآنچه مربوط به ملکیت عامه است، درحقیقت ملکیت قدرت حاکمه بوده و با تخریب آن گویا به قدرت حاکمه صدمه میرسانند. همچنان اختلاس، ارتشأ، سو استقاده و دستبرد بر ملکیت های عامه بطور روزافزون نشانه های بارز مقاومت منفی اند. این حالت بخصوص وقتی کسب شدت میکند که گروه های سیاسی دارای ایدئولوژی های وارد شده برای تضعیف قدرت حاکمه و ایجاد عقده در بین مردم در جهت فراهم آوری زمینه های سقوط رژیم مخفیانه فعالیت نمایند. حتی در بسا موارد این تخریبات در اثر اقدامات همین گروه های خاص «خارج گرا» به کمک حامیان خارجی شان صورت میگیرد تا با این نوع ماجراجویی ها مقاومت منفی را در بین مردم تقویه نمایند. همین ها در عین زمان با نفوذ در ساختمان قدرت حاکمه، زمینه های سرکوبی و فشار را از طریق حکومت بر مردم مهیا می سازند و وضع را به حالت برخورد دوجانبه تغییر میدهند. مثالهای وافر از همچو حالات در کشور داریم، خاصاً در اواخر دوره سلطنت و آغاز جمهوریت، این دسیسه ها به اوج خود رسیده بود که در اثر آن نه تنها مردم در بیتفاوتی فرو رفتند، بلکه احساس مقاومت منفی نیز در آنها به شدت بیدار ساخته شده بود و برخوردهای پولیس با جریانات سیاسی خارج گرا در آنوقت شاهد این ادعا است. در همین شرایط است که یک تعداد با وجودیکه در ساختمان قدرت حاکمه از راس تا قاعده متکفل وظایف رسمی میباشند، ولی هیچیک خود را مسؤل حل معضلات و رفع مشکلات نمی دانند، به دلیل اینکه میگویند: این وظیفه به اساس تقسیم کار به آنها سپرده شده، نه به اساس تفویض قدرت و صلاحیت. در کشور ما نیز در تاریخ دور و نزدیک همیشه مسؤلیت نارسائی ها فقط بدوش کسی افتاده که در راس قدرت قرار داشته است. کسیکه قدرت نداشته از تقبل تعهد هر مسئله گریز کرده است، حتی صدراعظم ها، وزراء، رؤسا و دیگران هریک خود را به نحوی از قبول بار مسؤلیت بیرون کرده اند، زیرا صلاحیت متعلق به شخص و یا بعداً به سازمانی بوده که قدرت را در دست داشته است. همین حالا این مشکل بین مهاجرین افغان مقیم خارج به وضاحت دیده میشود، زیرا آنها که بیرون از دائره اشتراک در قدرت قرار گرفته اند، باوجودیکه همه بیاد وطن و به درد مردم می سوزند، در عمل بیتفاوتی را با استدلال اینکه کاری از دست شان پوره نیست، در پیش گرفته اند؛ همه در زبان ابراز احساسات می کنند ولی وقتی پای عمل در میان می آید، آنوقت به مهارت طفره میروند. این خصوصیت نه تنها در بین مهاجرین دیده میشود، بلکه اکثریت قاطع مردم در داخل کشور نیز به عین حالت قرار دارند، زیرا آنها چه در طول سالهای دراز و چه در چهارده سال نظام خلقی - پرچمی و هم اکنون در دوران حکومت تنظیمی فاقد هر نوع اختیار و اراده بوده و متواتر از اشتراک در دائره قدرت و حاکمیت برخوردارند و کشور خود محروم بوده اند. از اینجاست که اصطلاح «اکثریت خاموش» به ارتباط همین اکثریت محروم از قدرت در قاموس اصطلاحات سیاسی کشور در این اواخر مطرح بحث گردیده است.

### کمبود شخصیت های مبارز :

وقتی انسان یک بار به قدرت دست یافت، تلاش میکند تا به تداوم آن بپردازد. کسیکه قدرت حاکمه را در چار چوب قانون از مردم بدست آورد، می کوشد در پناه حمایت مردم و از طریق خدمت به مردم به تداوم قدرت بپردازد، ولی برعکس کسیکه قدرت را با زور و فشار کسب کند، آنرا با زور و فشار نگهدارند. در اینصورت است که مردم دو راه دارند: یکی اینکه در برابر غاصب قدرت سراطاعت بگذارند و خود را تسلیم اراده او سازند، دیگر اینکه به مبارزه برخیزند تا حقوق از دست رفته خویش را باز ستانند. این مبارزه را میتوان یا از طریق اسلحه پیش برد یا از طریق سیاست؛ اما در هر دو راه جامعه به شخصیت های کثیر، نیرومند و مبارز ضرورت دارد تا مردم را در جهت مبارزه رهنمائی و بسیج نمایند.

در جوامع تحت فشار که مشکلات از سالها روی هم انباشته شده و مردم به مرور زمان در برابر مسائل جمعی احساس بی تفاوتی می کنند، نقش شخصیت های مبارز و برجسته بیش از هر جامعه دیگر است، زیرا کثرت معضلات را فقط کثرت شخصیت های مبارز و نیرومند می توانند در پرتو ابتکار و خردمندی حل کنند و نگذارند که جامعه به مرحله اضطراب داخل شود. متأسفانه همانطوریکه اشد ضرورت به همچو شخصیت ها احساس میشود، موجودیت آنها از نظر کمیت و کیفیت در چنین جوامع مورد سؤال میباشد، زیرا از یکطرف دستگاه حاکمه از ترس رخنه کردن این شخصیت ها در حریم قدرت مانع رشد آنها میگردد و از طرف دیگر ایجاد حسادت ها و رقابت های بیمورد در سطح عادی جامعه باز هم ارتقای شخصیت های عادی را به شخصیت های نیرومند اجتماعی بطی و حتی متوقف می سازد. اینجاست که کمبود شخصیت های کثیر، نیرومند و مبارز یکی از عمده ترین مشکلات در جوامع تحت فشار محسوب میشود. سرمایه، ماشین، تیوری علمی، تکنالوژی و دیگر وسایل مورد ضرورت را میتوان از خارج وارد کرد، ولی شخصیت های نخبه و نیرومند جامعه را نمی توان از جای دیگر بدست آورد و به خدمت جامعه گماشت.

در کشور ما با وجودیکه در طول سالها تربیه شخصیت های مسلکی بطور عادی جریان داشت، اما عملیه تبارز شخصیت های مبارز و برجسته به تعداد لازم متأسفانه به رکود مواجه بود. کسانیکه عملاً در صف مبارزه درآمدند، اکثریت شان با ایدئولوژی های وارد شده آراسته بودند و بیشتر در خدمت علایق خارجی قرار داشتند و تعداد کمی که قلب شان برای مردم و احقاق حقوق آنها می تپید، راه تبارز شخصیت و چگونگی فعالیت به روی شان بسته بود. با رویکار آمدن نظام خلقی - پرچمی به حیث یک رژیم دست نشانده، درخت کم حاصل شخصیت پروری جامعه ما از بیخ و بن قطع شد، شخصیت های معدود مبارز و برجسته یکی پی دیگر اعدام، محو و یا زندانی گردیدند و یک تعداد دیگر به مهاجرت پرداختند و به جای آنها، اشخاص حزبی و فاقد شخصیت اجتماعی جاگزین شدند. در این دوره مرگبار آنچه افغانستان در طول پنجاه سال شخصیت های مسلکی و فنی تربیه کرده بود، در پنج سال کاملاً از دست داد و جامعه از داخل به فقدان شخصیت ها یا قحط الرجالی گرفتار گردید. تنظیم های جهادی در مورد پرورش شخصیت های برجسته نیز عین شیوه را در پیش گرفتند. آنها عملیه شخصیت سازی را روی ملحوظات خاص و اهداف نیمه ایدئولوژیک و نیمه خارج گرائی بنا نهادند. شخصیت های پرورش یافته در دامن جهاد با معیارهای کاملاً متفاوت تبارز نمودند که به هیچ وجه قادر به حل مشکلات و معضلات متراکم کشور نبودند و نخواهند بود، زیرا برخورد شخصیت های دست پرورده جهاد با مسائل بطور کلی متکی به منطق زور، فشار و اسلحه بود که اکنون به جای منطق تفاهم و برهان حاکم بر اوضاع کشور گردیده است. علاوه بر ورود اسلحه و پول به مقادیر بزرگ از خارج نه تنها زمینه های سوء استفاده و تجارت پیشگی را در مسائل کشور بطور عموم در وجود شخصیت های پرورده جهاد جاگزین ساخت، بلکه نفع شخصی، قدرت طلبی و خود کامگی را بجای تفاهم و رعایت مصالح ملی در اذهان شخصیت های جدید پرورش داد که در اثر آن متأسفانه جامعه ما اکنون از این حالت به رنج و مصیبت عظیم دچار گردیده است.

### حالت اضطراب مرگبار:

وقتی انسان از دائره قدرت خارج گردد، در وجودش ضعف و ترس مستولی میشود و آنگاه از مواجه شدن با مشکلات خود می ترسد و از آن می گریزد. در اثر تعمیم این حالت رفته رفته جامعه ای متشکل از محرومان و ستمدیدگان به وجود می آید که همه می کوشند مسائل خود را از خود دور کرده با ضعف و ناتوانی آنها به مرکزی حواله دهند که در آنجا قدرت متمرکز شده است؛ به عبارت دیگر هر جا که قدرت متمرکز شد، همه مسائل نیز به آن متعلق میشود و اجرای هر کار حق و صلاحیت آن پنداشته میشود. در عین زمان سلب قدرت از مردم موجب قطع تعلق مردم به مسائل شان میگردد. در چنین جامعه ای که از یکطرف متواتر معضله و مسئله خلق میشود و از طرف دیگر حق و توان حل آن از مردم گرفته میشود، دیگر مردم مسائلی را که خود می آفرینند، از خود ندانسته و در راه حل آن اقدام نمی کنند. در این جامعه وقتی مرجع قدرت توانائی آنها نداشت که به رفع و حل مشکلات بپردازد، واضحاً مسائل لاینحل می مانند و به مرور ایام معضلات روی هم انباشته می شوند و جامعه قدم بقدم به سمت ناتوانی و عطالت در اجرای وظایف پیش میرود و دستگاه حاکمه به بی کفایتی و هرج و مرج روزافزون کشانیده میشود. تداوم این اوضاع جامعه را غرق در تشنج، اضطراب، رکود، بی ثباتی، فساد، فقر، بی امنیتی، بی قانونی، ظلم و استبداد می سازد. این حالت را بنام حالت اضطراب و جامعه را بنام جامعه مضطرب یاد میکنند.

کشور ما اکنون یک نمونه کامل از یک جامعه در حالت اضطراب است که در آن از مدتها بدینسو حاکمیت از مردم سلب گردیده و تعلق مردم به مسائل شان قطع شده است. تمرکز قدرت در دست یک شخص و یا یک حزب و یا اکنون بدست اشخاص جاه طلب هیچ نوع مجال را در تصاحب قدرت برای مردم باقی نگذاشته است. دستگاه حاکمه در کشور در طول مدت نتوانسته به حل و رفع مشکلات و معضلات بپردازد، بلکه هر روز مسائل را پیچیده تر، غامض تر و حتی بیش از پیش لاینحل ساخته است. با این ترتیب کشور ما که صدها مشکل حل نشده از سالها داشته است، اکنون با حوادث جدید در قبال مداخله بیگانگان، غائله قدرت طلبی و فقدان حاکمیت قانون از یکطرف و کمبود شخصیت های برجسته و مبارز از طرف دیگر بسوی ناتوانی، ادبار و اضطراب روزافزون و عمیق روان است و جنگ قدرت آنها به میدان خون و کشتار مبدل کرده و جامعه را از حالت اضطراب به حالت مرگبار سقوط داده است.

## در جستجوی زعامت ناجی :

یکی از خصوصیات بارز جامعه در حالت اضطرار آنست که مردم دیگر قادر به حل مشکلات روز افزون خود نیستند، از حل مسائل خود می‌گریزند و بدنبال کسی می‌روند که به فکر شان توانائی حل معضلات و رهایی جامعه را از منجلا ب اضطرار داشته باشد. جامعه در این حالت درست مثل یک انسان ضعیف است که نجات خود را در پناه یک انسان قوی و با قدرت جستجو میکند، زیرا مردم از هر درمأیوس شده اند و چاره ای برای علاج معضلات نمی‌یابند، جز آنکه در عالم اسباب در جستجوی یک زعامت نجات دهنده برآیند. آنها بیصبرانه به سوی نوری می‌شتابند که از یک روزنه ولو کوچک بر تاریکی‌ها چیره گردد و امید رهایی از اضطرار در آن نهفته باشد. تازمانیکه جامعه در خود توان حل مسائل را می‌بیند، ضرورت به شخصیت‌های کثیر و نیرومند اجتماعی را احساس میکند و اما همین که گرفتار اضطرار گردید، محتاج رهبر یا زعیم خاص میشود که توان رهایی جامعه را از اضطرار داشته باشد.

زعامت را میتوان به دونوع تقسیم کرد: یکی زعامت مجری (اجرا کننده) و دیگر زعامت ناجی (نجات دهنده). در جوامعی که جریان امور به شکل عادی پیش میرود و نشانه ای از اضطرار در آن دیده نمی‌شود، موجودیت زعامت مجری یک امر طبیعی و عادی است که در مقام یا مقام‌های مختلف برای رهبری جامعه از بین شخصیت‌های فعال و مؤثر انتخاب و یا انتصاب می‌شوند. در این حالت شخصیت‌های متعدد که لیاقت زعامت مجری (سیاسی) را دارند، میتوانند درکنار هم و با قبول یکدیگر مکلفیت‌ها و وظایف محوله را که از مقام مربوطه نشأت می‌کند، انجام دهد. اینجاست که صلاحیت زعمای مجری اساساً از مقام کسب می‌گردد و بناً تابع مقام میباشد. هر وقت در مقام نباشد، فاقد صلاحیت اند. از آنرو زعمای مجری را میتوان از مقام خلع کرد و به جای شان شخص دیگر را گماشت. آنها هیچ حقی به مقام ندارند.

درحالیکه زعامت ناجی را نمیتوان انتخاب یا انتصاب کرد و او رابه مقام گماشت، زیرا زعامت ناجی فوق مقام بوده و صلاحیت او از مقام کسب نمی‌شود، مردم در تعیین او نقش سازنده ندارند، بلکه حالت اضطرار جامعه و ناتوانی مردم و عدم مؤثریت شخصیت‌های نیرومند اجتماعی، زعیم ناجی را به میدان می‌آورد. مردم به سوی او می‌شتابند، به او چشم امید می‌دوزند، به اطراف او حلقه می‌زنند و خاموشانه از او تقاضای اقدام و عمل نجات بخش مینمایند، گوئی خداوند بزرگ (ج) او را مأمور نجات مردمش ساخته است.

در تاریخ مثالهای وافر از این حالات موجود است و نتایجی را که میتوان از حوادث تاریخ استنباط کرد، آنست که زعیم ناجی آنوقت موفق به نجات میگردد که خود وارد میدان عمل شود و بدون ترس و اضطراب به پیش رود؛ آنوقت است که مردم بدنبال او می‌روند و اگر او یک ضربه به اوضاع وارد کند، مردم صدها ضربه می‌زنند. زعیم ناجی مثل سپه سالار جنگ است که خود با شمشیر برهنه پیشاپیش سپاه در میدان کارزار می‌شتابد و اولین ضربه خودش وارد میکند؛ آنوقت مردم است که جنگ را به پایان میرسانند. زعیم ناجی هیچگاه مثل زعمای مجری در عقب جبهه قرار نمی‌گیرند. از همین جاست که قدرت زعیم ناجی بالاتر از مقام و فراتر از چوکات معمول قدرت است.

درکشور ویران ما که اکنون حالت اضطرار به حالت مرگبار گرانیده است، چهارده سال نظام خلقی - پرچمی و اکنون حکومت تنظیم ها جامعه را تا گلو در مرداب تباهی غرق کرده و آنقدر خون ریخته، آنقدر ویرانی کرده و آنقدر ظلم و استبداد روا داشته اند که روی سیاه ویرانگران و ظالمان تاریخ را با اعمال ناشایست خود سپید ساخته اند. در چنین شرایط مردم برای نجات خود ناگزیر اند به هر روزنه ای که امید بخش تجلی کند، رو آورند و از آن التماس نجات کنند. درحالت موجود هیچ روزنه ای متجلی تر و امید بخش تر از شاه سابق سراغ نمیشود. اینجاست که مردم به هر اندازه که از حکومت تنظیم ها بیشتر مأیوس می‌شوند، به همان شدت به سوی شاه سابق روی می‌آورند و از او توقع میکنند تا در عالم اسباب به نجات مردم و کشور از این بدبختی و اضطرار بپردازد.

می‌گویند زعیم ناجی بدیل و رقیب ندارد و او در همان دوره و زمان شخصیت بی نظیر و بی رقیب است، چنانکه درطول تاریخ هیچگاه دو زعیم ناجی در یک عصر و در یک سرزمین و برای یک هدف به وجود نیامده است، از آنرو مردم ما هم در همین شرایط غیر از شاه سابق بدیل دیگر سراغ ندارند تا از او به حیث زعیم ناجی توقع نجات کشور را داشته باشند.

## عملیه نجات در پرتو تدبیر و اراده :

وجود زعامت ناجی حتماً موجب نجات نمی‌شود، مگر آنکه زعیم ناجی پیشآهنگ عملیه نجات گردد، ستراتژی نجات را طرح و اجرای آنرا قدم بقدم رهبری و کنترل نماید. زعیم ناجی نمیتواند اینکار را به تنهایی پیش ببرد. در او جوهر مجتمع کننده باید موجود باشد یعنی او بتواند به سهولت قوای نجات را فراهم آورد و سازمان دهد؛ از میان شخصیت‌های برجسته و مؤثر در حدود امکان اشخاص مجرب و مطمئن را انتخاب نماید و به وظایف مشخص بگمارد و روابط وسیع و همه جانبه را با اقشار مختلف مردم برقرار سازد، با آنها دیدار نماید و از آنها مشوره بگیرد و به آنها هدایت دهد تا مردم متیقن شوند که او در صدد نجات آنها است. صراحت کلام، قاطعیت تصمیم، قدرت ارشاد و اداره و عاملیت در کار

از اوصاف برارنده اوست تا مردم را بسوی او امر خود در عملیه نجات سوق دهد. قدرت مفاهمه و استدلال و باز کردن طرق تماس با جوانب درگیر شرط اولی موفقیت در عملیه نجات کشور از حالت اضطراب میباشد. زعیم ناجی در عملیه نجات هرگز به خود و موجودیت خود نمی اندیشد. بازتاب اندیشه های او را فقط مردم، وطن، دین و نجات تشکیل میدهد. ابتکار عمل و سرعت اجرای امور نشانه عاملیت و کفایت زعیم ناجی است. او نباید توقع و انتظار مردم را به دیده ناچیز بنگرد، بلکه مردم ستمدیده را در راه نجات دلداری و تقویه روحی کند و همه را در یک صف بدور خود متحد سازد و صداقت و پاکی و انصاف از مادیات جز طبیعت او باشد.

رهبر ناجی میتواند عملیه نجات کشورش را از طریق نظامی پیش ببرد و یا از طریق سیاسی و یا با استفاده از هردو. زعیم ناجی که اساساً نظامی و اهل کارزار بوده اند، بیشتر متمایل به راه نظامی و زعیم که با سیاست سروکار داشته اند، بیشتر متمایل به طرق سیاسی اند. به نظر بعضی ها طرق نظامی بدون پشتوانه سیاسی و یا طرق سیاسی بدون حمایت نظامی چندان به نتیجه نمیرسد. از آنرو باید از هردو استفاده کرد. بهر صورت انتخاب شیوه در عملیه نجات مربوط به شرایط و اوضاع و حالات خاص است که از همه اولتر زعیم ناجی به ان اتکا میکند. در اینجا نباید فراموش کرد که بعضاً اتفاق می افتد مردم شخصی را به حیث زعیم ناجی می پندارند که آن شخص در خود توان نجات را نمی بیند و یا آنکه با وجود تلاش نمیتواند کشتی شکسته مردم را به ساحل نجات برساند و یا آنکه در راه نجات از بین می رود و مردم بار دیگر به بی سرنوشتی بدتر از پیش مواجه می شوند.

در کشور بریاد رفته و ویران ما به هر اندازه که حالت اضطراب به سمت مرگبار شدن پیش می رود و به هر اندازه که مایوسیت مردم از همه درها بیشتر میگردد، به همان اندازه پادشاه سابق به حیث زعیم ناجی در انظار مردم بیشتر متجلی میشود. اگر او بخواهد یا نخواهد، مردم برای نجات به سوی او می نگرند و از او توقع اقدام و عمل هرچه سریع تر را می کنند. شاه سابق که هرگز فکر نمیکرد روزی در چنین موقف قرار گیرد، اکنون به این رسالت در برابر مردم برای نجات کشور پی برده است. پیشنهاد سه فقره ای ایشان با وجودیکه هنوز هم در چوکات نظر باقی است، چند حقیقت بسیار مهم را مشهود می سازد و آن اینکه: اولاً شاه سابق اوضاع کشور را یک حالت اضطراب تشخیص داده و از آنرو با پیشنهاد لویه جرگه اضطراری خواهان یک مرحله مؤقت و انتقالی است تا در آن با تدابیر اضطراری و عاجل زمینه برگشت به اوضاع عادی میسر گردد. ثانیاً شاه سابق اساس و نهاد معضله کشور را به خصوص سلب حاکمیت از مردم دانسته، رجوع به اراده آزاد مردم را اساس عمده برای بیرون شدن از حالت اضطراب میدانند. ثالثاً ایشان تلاش دارند عملیه نجات کشور را از طریق سیاسی پیش ببرند، زیرا با اعتراف اینکه در طول سالهای اخیر از نظام خلقی - پرچی تا حکومت تنظیمها سرزمین ما بیک حمام خون مبدل گردیده و هزار ها هزار فرزند این خاک به اشکال و انواع مختلف از بین رفته است، لذا دیگر گنجایش جنگ و کشتار در کشور باقی نمانده است. واقعاً همین وحشت بوده که کشور به چنین کابوس هولناک تبااهی کشانیده شده و ادامه این اوضاع جز بربادی مردم و وطن نتیجه دیگر ندارد. از آنرو نجات کشور از طریق نظامی و استعمال اسلحه و ریختن خون بیشتر میسر نیست، بلکه شرم آور و ننگین است.

نجات از طریق سیاسی در قبال امتیازی که در اجتناب از خونریزی دارد، نقص آن در طوالت عمل است یعنی طریق سیاسی از سرعت عمل می کاهد و به وقت بیشتر ضرورت دارد و بایست مسائل قدم بقدم مورد حل و رفع قرار گیرند. عمده ترین وسیله در این راه ایجاد زمینه های مفاهمه و مذاکره با جناحهای درگیر و قدرت طلب است که موجب این همه بدبختی ها و آلام گردیده اند و از همه مهمتر قناعت دادن ایشان در پیدا کردن راه حل مشترک می باشد و ثبوت آنکه جناحهای قدرت طلب به تنهایی هرگز نمیتوانند حاکم و فاتح مطلق در کشور باشند و تلاش بيمورد آنها از طریق زور و سلاح جز بربادی و بدنای خود شان چیزی دیگر را بدنبال ندارد. علاوه بر قرار نمودن تماسهای نزدیک و مطمئن با قوماندانهای نظامی در کشور به منظور تفهیم و قناعت آنها به این مطلب که از حمایت قدرت طلبان دست بردارند و در جناح مردم خود در عملیه نجات صلح آمیز قرار گیرند، یکی از عمده ترین قدمها در این راه محسوب میشود. همچنان برقرار نمودن تماس های نزدیک با قدرت های خارجی و جلب حمایت آنها و جدا ساختن تأثیرات بیرونی بر حوادث داخلی یکی دیگر از اقدامات بس مهم در عملیه نجات از طریق سیاسی بشمار میرود. در این ارتباط قابل ذکر است با وجود آنکه عملیه نجات از طریق سیاسی است که وقت بیشتر را ایجاب میکند، اما میتوان با اقدامات عاجل و فوری آنرا تسریع نمود. متأسفانه اقدامات موجود با طوالت و عطالت همراه است که بعضاً موجب بروز شک و تردید ها بین مردم در زمینه گردیده است.

## پایان نجات و آغاز مقاومت :

اینکه عملیه نجات کشور آنها از طریق سیاسی چه مدت را دربر خواهد گرفت، دقیق قابل پیشبینی نیست، اما قابل پیشبینی آنست که دیر یا زود به توکل خدواند بزرگ کشور به نحوی از مرداب تبااهی نجات خواهد یافت، از آنرو توجه به فردای نجات به همان اندازه اهمیت دارد که توجه به عملیه نجات، در غیر آن خیلی دردناک خواهد بود اگر کشتی نجات از طوفان بگذرد و اما در ساحل به صخره ای بخورد و از هم بپاشد.

ما در کشور خود در همین سالها تجربه تلخ این حادثه را یکبار گذشتانده ایم و خود شاهد درد و رنج آن بوده ایم. اگر در طول سالهای جهاد قدری توجه به فردای جهاد معطوف می شد و می دانستیم که در صورت سقوط حکومت خلقی -

پرچمی چگونه باید به اوضاع رسیدگی صورت گیرد و آمادگی قبلی برای این مرحله در دست می بود، چنین مصیبت و بدنامی بزرگ برای تنظیم ها به وجود نمی آمد و کشور به این فاجعه مرگبار گرفتار نمی شد. همین تجربه کافی است که اکنون با آغاز عملیه نجات متوجه فردای نجات باشیم تا بار دیگر با دستهای بسته در بحر پر توفان آینده مجبور به شنا نگردیم و بجای نجات باز خود را در غرقنای حوادث فرو نبریم، مثل آنکه همین حالا حکومت تنظیم ها به آن مواجهه میبشد.

با موجودیت حالت اضطرار مرگبار در کشور، توجه تمام گروه های متشکل و غیر متشکل سیاسی اکنون به سمت عملیه نجات معطوف است. اغلب این گروه ها با وجود تفاوت های مفکوری و حتی سوابق عیان، باز هم میخواهند به شکلی در تائید و تقویه عملیه نجات اشتراک مساعی نمایند، به امید آنکه در فردای نجات بتوانند نقش مستقل خود را تبارز دهند. گروه های که قبلاً سازمان منظم داشته اند، چانس بهتر در آینده دارند به مقایسه آنهائیکه تا حال فاقد سازمان اند، چه رسد به آن تعدادی که هنوز موقف و موقعیت سیاسی شان مشخص و معلوم نیست.

تجارب در بعضی ممالک نشان داده که گاهی زعمای ناجی بعد از عملیه موفقیت آمیز نجات تلاش کرده اند به نحوی حالت اضطرار را دوامدار سازند تا در پهنای آن به زعامت قاطعانه خود ادامه دهند؛ مثلاً بعضی زعمای ناجی با تقلای سلطنتی و نظام موروثی در صدد شده اند تا زمینه برگشت به آن نظام را میسر سازند و برخی زعمای ناجی با استحاله حزبی کوشیده اند به قوام و تداوم نهاد مفکوری و ایدئولوژیکی حزب منسوبه خود بپردازند. از آنرو در همچو موارد طوریکه دیده شده، زعامت ناجی بعد از مدتی از عهده حل معضلات بدر نیامده و خود در سلب حاکمیت از مردم پرداخته و با تلاش برای تداوم قدرت بدست حامیان و حتی به شکل موروثی به فرزندان خود جامعه را مجدداً بسوی حالت اضطرار سوق داده اند.

در ارتباط با کشور ما، اگرچه بعضی ها به ملاحظه حوادث تاریخی بعضاً در این مورد به تشویش میباشند اما صراحت بیان شاه سابق در زمینه که به تکرار امکان برگشت نظام سلطنتی را در افغانستان رد نموده اند، این تشویش را تا حد زیاد مرفوع می سازد.

مشکل اساسی در اینجاست که حالت اضطرار در افغانستان بسیار مرگبار تر و فجیع تر از حالت اضطرار در برخی کشورهای دیگر است، مثلاً حالت اضطراریکه در اواخر نظام سلطنتی در ایران رونما گردید و خمینی را به حیث زعمی ناجی به میدان آورد، بسیار سطحی تر و ناچیزتر از حالت اضطراری بود که اکنون بعد از پانزده سال جنگ خونین در کشور ما به وجود آمده است. از آنرو اصلاً برگشت به حالت عادی در کشور ما مدت بسیار طولانی تر را نظر به ایران احتوا خواهد کرد، ولو که به عقیده بعضی ها جنگ ایران و عراق به آن دلیل دامن زده شد تا حالت اضطرار در ایران به شکلی ادامه پیدا کند و خمینی بتواند به حیث زعمی ناجی بیشتر به تداوم قدرت و استحکام رژیم اسلامی در ایران بپردازد. در افغانستان این حالت شکل دیگر خواهد داشت زیرا زعامت ناجی که مقصد از شاه سابق است از یکطرف در گرو ایدئولوژی خاص نیست و از طرف دیگر عملیه نجات مثل ایران به شیوه انقلابی که همه قوه های مقابل را درهم کوبد و روش جنگ و ستیز را به شدت در پیش گیرد، صورت نخواهد گرفت، بلکه بیشتر متکی به تفاهم و شیوه های مصلحانه خواهد بود. از اینجاست که در فردای نجات قوه های سازمان یافته سیاسی باطرز دیدها و مفکوره های مختلف اعم از بنیادگرایی، کمونیستی و ملیگرایی بطور پنهان و آشکار دست به فعالیت خواهند زد و از آنرو اگر احتمالاً عملیه نجات نسبتاً به سهولت صورت گیرد، فردای نجات و دوام آن آسان و سهل نخواهد بود. چنانکه همین حالت بعد از سقوط حکومت خلقی - پرچمی و جاگزین شدن حکومت تنظیم ها به وجود آمد. روی همین دلیل است که همه باید از همین حالا در فکر ایجاد مقاومت برای فردای نجات در کشور باشند؛ به عبارت دیگر پایان نجات باید با آغاز مقاومت توأم باشد آنهم مقاومت در راه ایجاد مؤثریت و تداوم نتایج نجات، تا نشود کشور بار دیگر در لجن اضطرار فرو رود و اوضاع بدتر از امروز گردد.

از آنجائیکه گروه های کمونیستی اعم از خط مسکو (خلق، پرچم و ستم) و خط پیکنگ (شعله و فرقه های آن) و هم گروه های بنیادگرا در امور سازمانی تجارب و اندوخته های بسیار دارند و اکثریت شان مجهز با وسائل مختلفه بوده و روابط نزدیک با حمایتگران خارجی خود دارند، خطر آن وجود دارد که آنها فردای نجات را باز هم در حیطه نفوذ و قدرت خود قرار دهند و گروه های دیگر بخصوص ملیگرا ها با خلا های سازمانی، پراگندگی مفکوری و فقدان امکانات و حمایت های بیرون نتوانند در فردای نجات جای خود را بصورت وسیع و مستحکم نگهدارند. لذا با وجودیکه فرصت کم است، جناح های ملیگرا باید به سرعت در راه رفع این نقیصه بپردازند و با تشکیل یک جناح قوی و سازمان یافته دست بکار شوند. متأسفانه گروه های ملیگرا به این رسالت خود چندان پی نبرده و در این راه قدمهای مؤثر نگذاشته اند. گروه های کوچک که در این اواخر اینطرف و آنطرف بنام ملیگرا ها سر بلند کرده اند، اغلب فاقد مثنی اساسی و سازمانی بوده و حتی مرام آنها هنوز واضح نمی باشد و اگر هم عملاً به فعالیت آغاز کرده اند، توجه بیشتر را به مسئله زعامت ناجی و هم قسماً به عملیه نجات معطوف ساخته اند، اما در باره رسالت عظیم فردای نجات که دارای اهمیت حیاتی و بس مهم میباشد، تا حال هیچ اقدام مؤثر بعمل نیاورده اند.

باوجودیکه تشکیل یک جبهه وسیع ملیگرا ها یک امر حتمی و یک ضرورت عاجل است، اما از نظر عملی نمیتوان در وقت کوتاه و به یکبارگی همچو جبهه را به میان آورد، تا آنکه ملیگراها همه مثل آب باران از طریق جویبارها به

رودبارها و از آنجا به دریاها و بالاخره در جهیل بزرگ منتهی نشوند. در این ارتباط باید به صراحت بیان کرد که موجودیت قوه های تخریبی مربوط به جناح های بنیادگرا و کمونیست ها در راه تشکیل و تبارز سازمان های ملیگرا بطور عیان و نهان در داخل و خارج کشور با وسائل مختلفه و شدت روز افزون سنگ اندازی نموده و مجدانه در تخریب آنها سعی و تلاش میکنند. مثلاً ملیگرایی را با اسلام در تناقض قرار میدهند و یا آنکه ملیگرا ها را بنامهای «شاه پرستان» و یا «سلطنت طلبان» و غیره مسمی می سازند. درحالیکه این ادعاها کاملاً عاری از حقیقت بوده، جز تبلیغ منفی به وسیله گروه های چپی و هم بنیادگرا بر علیه ملیگرا ها چیزی دیگری نیست. ملیگراها به صراحت گفته اند که شاه سابق وسیله است نه هدف، وسیله برای نجات افغانستان از این غائله. ملیگراها به شاه سابق به نظر زعیم ناجی با احترام نگریسته و از ایشان توقع جدی اقدام و عمل را دارند، اما این احترام و این توقع از یک موسفید وطن به هیچ وجه معنی «شاه پرستی» یا «سلطنت طلبی» را ندارد و اصولاً مسئله برگشت به سلطنت نه تنها برای مردم مطرح نیست، بلکه شاه سابق نیز قطعاً در آن فکر نیستند.

برخی دیگر اغواگرانه ملیگرایی را مرداف با قوم و نژاد پرستی تعبیر کرده میخوانند با این نهضت شریف تابه ضد اسلامی بزنند. اینها باید بدانند که افغانستان را آنها در پرتگاه اضطراب و نابودی قرار داده اند، لذا افغانستان برای رهائی از این حالت بیک زعیم ناجی ضرورت دارد. این زعامت را نمیتوان از میان کسانی پیدا کرد که خود این آتش را افروخته اند. اینست که جستجوی زعیم ناجی از میان جناح های چپ و راست افراطی که امتحان خود را داده اند، مثل آنست که از شعله های آتش که خود می سوزد و همه را می سوزاند، نباید انتظار یک نسیم ملایم و فرح بخش را داشت و به آن امیدوار بود.

قابل ذکر است نجات وطن بطور صلح آمیز و از طریق تفاهم کمال آرزومندی هر ملیگرا است. هرکسی بتواند وطن را از این مرداب تباهی برهاند، ملیگرا ها مقدم او را گرامی دانسته از او به حیث زعیم ناجی حمایت خواهند کرد. ملیگرا ها مردمان مسلمان، خداپرست، وطن دوست و ملت پرور اند، درحالیکه به شخصیت های مبارز ملی و دینی احترام دارند، کیش شخصیت یعنی شخصیت پرستی را جداً رد نموده و با آن مخالف میباشند.

### نتایج حاصله:

از آنچه تا حال گفته شد، میتوان چنین نتیجه گرفت:

حالت اسفناک موجود درکشور بطور عموم مولود سه عامل عمده است که هر یک در طول زمان متراکم گردیده: یکی سلب حاکمیت از مردم، دیگر بیتفاوتی مردم در برابر مسائل جمعی و بالاخره کمبود شخصیت های اجتماعی مبارز و برجسته. علایق خارجی و نفوذ آن درطول سالهای گذشته این عوامل را چنان مورد بهره برداری قرار داده که نتایج حاصله از آن فرو رفتن در حالت اضطراب و وضع مرگبار کنونی میباشد.

برای رهائی از این مصیبت، وجود یک زعامت ناجی ضروری است تا عملیه نجات را آنهم از طریق سیاسی و صلح آمیز با اشتراک و تفاهم همه اقشار مردم با موفقیت به پایان رساند. راه حل سیاسی وقت زیادت، دقت بیشتر و تماس های وسیعتر را ایجاب میکند و موفقیت آن بسته به پیدا کردن یک راه حل عملی و قابل قبول برای همه میباشد و آن وقتی میسر میشود که با اتخاذ تدابیر اضطراری درطول یک دوره مؤقت و عبوری جامعه نخست از جوش و طغیان فرو نشیند و بجای اسلحه و زور، قانون و برهان جانشین شود و امنیت سرتاسری تضمین گردد. باختم عملیه نجات مرحله مهم دیگر عبارت از آغاز مقاومت برای استحکام و تداوم بنیاد نجات است که حایز اهمیت حیاتی میباشد. از اینجاست که ما فعلاً با حل سه معضله اساسی مواجه میباشیم:

اول - طرح دقیق ستراتیژی نجات به حیث نقطه آغاز،

دوم - اجرای موفقانه عملیه نجات و

سوم - ایجاد مقاومت برای استحکام و تداوم مؤثریت نجات.

درختم موفقانه این سه مرحله جامعه توانائی آنرا خواهد یافت که از حالت اضطراب به حالت عادی برگردد و چرخ های خودکار جامعه به حرکت افتد که با اشاعه دموکراسی، مردم حاکمیت خود را به خود پیدا کرده، از بیتفاوتی خارج شده و به رفع معضلات و مسائل خود به حیث یک کتله واحد دارای اهداف، منافع و مسؤولیت های مشترک عمل نمایند. به امید آن روز، از بارگاه ایزد توانا طالب رحمت، هدایت و پناه می باشیم و من الله التوفیق

پایان